

حکومت و سیاست در آئینه ضرب‌المثل‌های فارسی

بهادر باقری^۱

سادینا امینی^۲

چکیده

تاریخ ایران سراسر تاریخ خودکامگی شاهان و حاکمانی است که برای مردم (رعیت) تنها وظیفه قائل بوده‌اند و نه حق. مردمی که اجازه هیچگونه اعتراض و اظهار نظری نداشته‌اند اما نقد و نظر آگاهانه و دردمندانه آنان نسبت به ارباب قدرت و حکومت در قالب ضرب‌المثل‌ها بخوبی ثبت و ضبط شده است. امثالی که هم وظیفه طبقه حاکم و مردم نسبت به یکدیگر و هم ویژگی‌های حاکمان شایسته و ناشایست را بیان می‌کند و از سویی آفرینش ذوق و اندیشه شاعران و نویسندگان بزرگ و نامدار؛ و از دیگر سوی، آئینه واقع‌نمای اندیشه، عاطفه و واکنش عامه مردم به زندگی و خوب و بد آن است و بسیاری از باورها و شکایت‌ها که در ادبیات رسمی چندان مجال بروز نیافته‌است، به جد یا طنز در قالب کنایه-آمیز، نمادین و کم‌خطر امثال، بخوبی بازتاب یافته‌است و می‌توان ناب‌ترین و صادقانه‌ترین سخنان عامه و خواص زیرک تاریخ را در آن‌ها رصد کرد. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی، با نگاهی کوتاه به فرهنگ سیاسی ایران و با بررسی ضرب‌المثل‌های عامیانه‌ای که

^۱ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، نویسنده مسئول، bagheri1385@yahoo.com

^۲ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر، sadina_amin@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱/۳۰

مستقیماً به موضوع حکومت و سیاست (دو قوه مجریه و قضاییه) مربوطند، می‌کوشد ابعاد گونه‌گون مسأله را واکاود و نشان دهد.

کلیدواژگان: حکومت، سیاست، فرهنگ سیاسی، ضرب‌المثل، فرهنگ عامه، انتقاد اجتماعی.

۱. مقدمه

۱-۱. ضرب‌المثل و نقد اجتماعی

بخش مهم و چشمگیری از فرهنگ و تمدن هر جامعه‌ای را فرهنگ عامه آن تشکیل می‌دهد و ضرب‌المثل‌های هر زبان، سهم گسترده و ژرفی در شکل‌گیری فرهنگ عامه ایفا می‌کنند. ضرب‌المثل‌ها حکمت و معرفت خواص و همچنین عامه‌مردمند که حاصل قرن‌ها زندگی و تجربه‌های نیک و بد و تلخ و شیرین آن‌هاست و به دلیل کوتاهی و آهنگینی و پرداختن به مسائل مهم و مبتلابه جامعه و معمولاً طنز آشکار و نهان آن‌ها، نسل به نسل منتقل می‌شوند. «مثل جمله ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت، در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر، آن را به کار می‌برند.» (ذوالفقاری، ۲۵: ۱۳۸۸)

ضرب‌المثل، «قولی کوتاه و مشهور است که حالتی یا کاری را بدان تشبیه کنند و غالباً شکل نصیحت‌آمیزی از ادبیات عامیانه است که محصول ذهن عوام و مبتنی بر تجربه‌های عادی زندگی است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۴۱) پس ضرب‌المثل بخش قابل توجه و ارزشمندی از فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی هر کشور محسوب می‌شود و از آنجا که این گنجینه پر بار، مستقیماً با توده‌های مردم در ارتباط است و بیشتر ساخته و پرداخته یا آفرینش ذوق خود آن‌هاست که از ماجرای تاریخی، داستانی مشهور، شعر یا سخنی نغز و البته بیشتر، از تجربیات و ژرفکاو‌های توده مردم برآمده و به دلیل کوتاهی، خوش آهنگی، طنز و ظرافت‌های گوناگون و از همه مهم‌تر، حکمت و معرفتی که در آن موج می‌زند و پیامی

که منتقل می‌کند، در دل و جان مردم مانده و نسل به نسل منتقل شده است. این بخش عظیم ادب عامه، جزو خالص‌ترین، شفاف‌ترین و گویاترین لایه‌های ذوق و اندیشه‌ی خواص و عوام هر جامعه است که زشتی‌ها و زیبایی‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها و هنجارها و ناهنجارهای جامعه را بخوبی می‌توان در آن‌ها دید و کاوید. خوشبختانه این عرصه‌ی هنرنمایی و فرافکنی اندیشه‌ها، عقیده‌ها و حتی عقده‌ها، چندان متکثر و متنوع است که بخوبی می‌توان از دریچه‌ی آن، زیر و بم و چم و خم جهان بینی، ذهنیت، شیوه‌ی معیشت و نگاه ملت‌ها یا قومیت‌های گوناگون را نسبت به عرصه‌های رنگرنگ زندگی کاوید و تحلیل کرد.

«از میان انبوه امثال، می‌توانیم اساسی‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی را استخراج و استنباط کنیم. از این رو مطالعه‌ی مردم‌شناسانه، جامعه‌شناختی و تاریخی امثال، برای محققان این رشته‌ها، روشن‌کننده‌ی بسیاری از حقایق خواهد بود زیرا سال‌ها باید از عمر ملتی بگذرد تا آنکه بر زبان مردم جاری شود و بسیاری از مثل‌های کهن را می‌یابیم که امروزه نیز جاری است. این نکته مبین این واقعیت است که بسیاری از عادات و خلیقات امروز مردم ما، شبیه به عادات و رسوم قرن‌ها پیش است.» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۲۹)

یکی از موضوعات مهم و پربسامد مطرح در ضرب‌المثل‌های ایرانی، مسأله‌ی نقد اجتماعی و بویژه نقد حکومت و سیاست است. مردمی که نمی‌توانستند آزادانه نقد و نظر خود در عرصه‌ی حاکمیت را بر زبان بیاورند و انتظار محال تأثیرگذاری بر سرشت و سرنوشت آن داشته باشند، اندیشه، تخیل، شکایت و یا طنز و طعن شیرین و تلخ خود را در قالب گزاره‌هایی ساده و شیوا و شیرین بیان کرده و به یادگار نهاده‌اند و شاید بتوان گفت تنها راهی که برای ابراز حیات و واکنش پنهان گروهی در جوامع بسته و استبداد زده‌ی قدیم بوده، همین سنت دیرپاز بوده است. در میان حجم انبوه امثال مربوط به این موضوع، می‌بینیم که برخی از آن‌ها اثر شاعران، نویسندگان و اندیشمندان بزرگ و نامدار ایران زمین همچون فردوسی، سعدی، سنایی، مولانا، عبید زاکانی، حافظ و ... و بخش دیگری حاصل ذهن و زبان انسان

های با ذوق و دردمند اما گمنامی است که اتفاقاً همین گمنامی، زمینه بیان آزادانه عقاید انتقادی و روشنگرانه آنان را فراهم کرده است. این مقاله نخست بر آن بود که تمام این امثال را بررسی کند اما به دلیل فراوانی آن‌ها و مجال محدود پژوهش و اینکه در بسیاری از پژوهش‌های ادبی و اجتماعی، به آن دسته از ضرب‌المثل‌ها در حوزه‌ای وسیع پرداخته شده و بخش امثال عامیانه و مردمی کمتر دیده و کاویده شده، همت خود را به بررسی و تحلیل ابعاد مختلف این دسته از امثال متمرکز کرده است.

۱-۲. فرهنگ سیاسی جامعه ایران

«فرهنگ سیاسی به معنای افکار، باورها، رفتارها و هنجارهایی که در میدان سیاست یک جامعه به طور مستقیم یا غیرمستقیم اثر می‌گذارد، از چارچوب‌های بسیار مهم و سرنوشت ساز کشورهاست.» (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۱) در کتاب *فرهنگ سیاسی ایران*، ویژگی‌های مهم فرهنگی و تاریخی قوم ایرانی چنین بررسی و تبیین شده است: فرهنگ سیاسی ایران در طول تاریخ معرف این نکته است که دایره اعتماد میان افراد و به تبع آن، نهادها، سازمان‌ها و مؤسسه‌ها بسیار اندک و محدود است. یکی از آثار این کم‌اعتمادی، واگذاری نقش‌ها در نظام اجتماعی و نظام سیاسی بر مبنای تعلقات خویشاوندی و قومی است. اصل طبیعی رقابت، اختلاف، تعارض و در نهایت، تضاد میان افراد و سازمان‌ها از راه‌های خشونت‌آمیز یا دست کم با منطقی حذفی انجام می‌شده است. فرد و شهروند در برابر دولت و نهادهای سیاسی تنهاست، به این معنا که نهادها و سازمان‌های واسطه که از حقوق و منافع او در برابر قدرت و ابراز قدرت حمایت کند، یا وجود ندارد یا دائمی نیست. استقلال فردی اعتبار ندارد و وجدان جمعی، دایره وجدان فردی را محدود می‌سازد. (همان، ۵۲)

سریع‌القلم ساختار جامعه ایرانی را ذاتاً و از نظر تاریخی عشیره‌ای می‌داند و معتقد است: بررسی تاریخ سیاسی ایران، در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است (همان، ۵۵) در شیوه زیست عشایری، سه ویژگی قابل مشاهده است: خویشاوندگرایی؛ روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی؛ بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت. (همان، ۵۷)

در آسیب‌شناسی اندیشه و رفتار مردم، حاکمان و نخبگان جامعه ایرانی، چندین کاستی و عیب جدی بر شمرده‌اند؛ از جمله: مطلق‌گرایی، اقتدارگرایی حاکمان و در نتیجه سلطه‌پذیری مردم، سیاست‌گریزی و سیاست‌زدگی، آرمانگرایی به جای واقع‌گرایی، قهرمان‌پروری،

تقدیس قدرت و سیاست، منفی نگری، سلبی نگری به جای ایجابی نگری (می‌دانیم که چه چیزی نیستیم اما نمی‌دانیم چه چیزی هستیم)، بیگانه‌ترسی و بیگانه‌پرستی همزمان و قانون-گریزی. (حقیقت و علیزاده، ۱۳۸۶: ۲۷ تا ۳۵)

کاستی‌ها و ناهنجاری‌های دیگر: این فرهنگ، فرهنگ آمریت است، همواره با نظریه توطئه پیش می‌رود، از روحیه تساهل و تسامح بی‌بهره است و گرفتار خشونت، سیاست‌گریزی و بی‌اعتمادی سیاسی است. (رزاقی، ۱۳۷۵: ۲۰۰ تا ۲۱۳)

«خودمداری و مشارکت‌گریزی، جبرباوری، سنت‌گرایی، سرسپردگی و نومیدی، توجیه-گری، اقتدارگرایی و هراس‌افکنی از برجسته‌ترین مؤلفه‌ها و پیش‌زمینه‌های استبداد پذیری-اند که در امثال و حکم فارسی بسامد فراوانی دارند و از ژرفنای استبدادزدگی فکری ایرانیان حکایت می‌کنند. اما استبداد در تاریخ ایران، اغلب دارای زمینه‌های فرهنگی بوده‌است و پیش از آنکه اقتدارگرایی خودکامگان در کار باشد، فرهنگ و باور مردمان، زمینه بروز استبداد را فراهم کرده‌است. امثال و حکم به عنوان فشرده‌ترین هنر زبانی که ذهن توده مردم را نمایان می‌کنند و کارکرد اقناعی زیادی دارند، از مهم‌ترین عوامل پرورش فرهنگ استبدادی در ایران بوده‌اند.» (پورعظیمی و قهرمانی ارشد، ۱۳۹۱: ۹۲)

شاید بتواند باره بخش پایانی نظر پورعظیمی و قهرمانی چنین گفت که ضرب‌المثل‌ها، بیشتر بازتاب دهنده بسیاری از ناهنجاری‌های اندیشگی و باورهای سستی نادرست مبنی بر ستم‌پذیری، جبرگرایی، تسلیم در برابر خودکامگان، احتیاط و محافظه‌کاری است، نه مهم-ترین عوامل پرورش فرهنگ استبدادی در ایران؛ چرا که امثال فراوانی نیز وجود دارد که خلاف اندیشه جبرگرایی و پذیرش کورکورانه ستم را تبلیغ و تشویق می‌کنند و در این مقاله به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره کرده‌ایم. هرچند نباید از نظر دور داشت که بسیاری از ضرب‌المثل‌ها را نمی‌توان و نباید درس‌های اخلاقی و گره‌گشای فهم و درک درست مردم دانست و ای بسا سازندگان و مروّجان آن‌ها نیز افراد و جریان‌های وابسته به نهاد قدرت و توجیه‌کنندگان خودکامگی و تمامیت‌طلبی آنان بوده‌اند.

با نگاهی فراگیر به ضرب‌المثل‌های ایرانی، باید گفت که علاوه بر بعد منفی و استبدادگرانه مطرح در بسیاری از آن‌ها، ابعاد حق‌جویانه، خیرخواهانه و عدالت‌طلبانه نیز در آن‌ها فراوان یافت می‌شود و اندرز دادن به شاهان و قدرتمندان و برشمردن ویژگی‌های حاکمان نیک و بد نیز، بخش قابل توجه و درخشانی از امثال فارسی را به خود اختصاص داده‌است و

نادیده گرفتن یا فروکاستن ارج و اعتبار آن، درست نمی‌نماید و ما را از گنجینه پربهایی از افکار روشنگر، چاره‌جوی، منتقد و حکیمانه، محروم می‌دارد.

۳. روش کار: برای بررسی ضرب‌المثل‌های مربوط، منبع اصلی را کتاب فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های ایرانی گردآوری حسن ذوالفقاری قرار داده‌ایم. این کتاب حاوی صدهزار ضرب‌المثل است که جغرافیای وسیع ایران، تاجیکستان و افغانستان را در بر می‌گیرد و کامل‌ترین منبع در این زمینه محسوب می‌شود. به کتاب *امثال و حکم* دهخدا نیز مراجعه کرده‌ایم. اینک با در نظر گرفتن فرهنگ سیاسی ایران و تصویری تاریخی و ریشه‌دار که مردم این کشور از نهاد حکومت دارند، به بررسی و تحلیل ضرب‌المثل‌هایی می‌پردازیم که به مجموعه‌های مختلف نهاد حکومت، از جمله پادشاه، قاضی و محتسب (دو قوه مجریه و قضاییه در دنیای قدیم) پرداخته‌اند تا نگاه و تلقی کلی فرهنگ عامه، نسبت به این مفاهیم را دریابیم.

۴. بررسی ضرب‌المثل‌ها

۴-۱. اعتقادات کلی در باره حکومت و نهاد قدرت

۴-۱-۱. **قدرت و سلطنت فانی است:** دسته‌ای از ضرب‌المثل‌ها به ارباب قدرت گوشزد می‌کنند که قدرت، موقت است و اصالتی ندارد و باید از فرصت به دست آمده برای خدمت به خلق بهره برد و نباید فریب جاه و جلال حکومت را خورد و آن را جاویدان انگاشت. بخش مهمی از ادبیات تعلیمی نیز به این موضوع اختصاص دارد و با ارائه نمونه‌هایی داستانی و تاریخی از شاهان و قدرتمندانی که سرانجام به کام مرگ درغلطیدند و قدرت و منزلت اجتماعی نتوانست آن‌ها را از نیستی در امان دارد، حاکمان را بیدارباشی حکیمانه‌اند. بعد منفی این نوع نگرش به دنیا و قدرت نیز این است که همچون داروی آرامبخشی، با ناچیز شمردن اصل دنیا و مافیها، ستم‌دیدگان را آرام می‌کند و از حق‌جویی و اعتراض برحذر می‌دارد و بدیهی است که حاکمان ستم‌پیشه از رواج چنین اندیشه‌های گاه افیونی استقبال می‌کرده‌اند: تخت به سلیمان نماند، گنج به قارون/ دولت چون باد است، هر وقت از جایی دیگر برآید/ شاه وقت خواری در افتد به چاه/ پادشاهی خرمگس تا چهل روز است/ پادشاهی محتاج تپاله گاوی شد/ دولت اگر کور نبود، به خانه لنگ نمی‌آمد/ دولت، چرک دست است/ دولت چون باد است، هر وقت از جایی دیگر بر آید/ دولت، گردنده تر از گوی میدان است/ سلطنت بلدرچین تا پایان خرمن کوبی ارزن است.

۴-۱-۲. توأمانی دین و دولت: همراهی و هماهنگی دین و دولت از قدیم در اندیشه سیاسی ایرانیان نقشی پررنگ داشته است. شاه سایه خدا و جانشین او بر روی زمین و نماینده تام الاختیار او بوده و همچون خدا، سلطنت و ولایتی بی چون و چرا داشته است و رعیت را حقی برای اعتراض و چون و چرا در برابر اراده ملوکانه وی نبوده است. «پشتوانه قداست و الهی بودن حکومت را آیین زرتشت فراهم آورد. به نظر می‌رسد فلسفه سیاسی دین زردشت را بتوان در اعتقاد به قداست، مشروعیت و حقانیت پادشاهان خلاصه نمود... همانند عصر قبل از اسلام که شاهان ایرانی خود را برگزیده اهورامزدا و یزدان پاک می‌دانستند، به تدریج فرمانروایان ایرانی بعد از اسلام نیز جایگاهی آسمانی پیدا کردند به نحوی که شاه مقام "سایه خدا" را پیدا کرد و اطاعت امرش واجب شد.» (زیباکلام، ۱۳۸۳: ۱۰۷)

«اگر نهادها، سازمان‌های سیاسی، تشکل‌های صنفی، اقتصادی و اجتماعی چندانی خارج از حکومت نتوانستند هرگز شکل بگیرند، بدین خاطر بود که قدرت مطلق، به همراه قداست، مشروعیت، "صاحب اختیار" و "ولی نعمت" بودن، همواره به گونه‌ای بی چون و چرا در ایران، از آن حکومت یا آلیگارشسی حاکم بود. در مقابل از مردم یا "رعیت" انتظار می‌رفت و به آنان تکلیف می‌شد که به اطاعت از حکومت شاهان و سلاطین گردن نهند.» (همان، ۱۰۸)

شاه عادل سایه خداست/ حاکم، خدای روی زمین مردم است/ دولت خدادادی را زوال نباشد/ تخت را من می‌دهم، بخت را خدا بدهد.

۴-۱-۳. سیاست گریزی و پرهیز از پذیرش کار دولتی: در برخی امثال، پذیرش کار حکومتی و دولتی، دشوار و خطرناک و دور از احتیاط و خردمندی تلقی شده است؛ چرا که شاهان، بیشتر نه از روی عدالت و حکمت، که از سر قدرت و مصلحت حفظ قدرت خود و هوی هوس، با مردم و بویژه با وزیران و والیان خود رفتار می‌کرده اند و به اندک ناخشنودی از آنان، عواقب تلخ و جبران‌ناپذیری برایشان رقم می‌زده اند. «قدرت ذاتاً برای بشر، دوست‌داشتنی است و پند و اندرز آثاری نظیر کلیله و دمنه در کاهش این میل سرکش، تأثیری نداشته. در طول تاریخ افراد کاردان بسیاری این ممنوعیت را شکسته‌اند و البته بسیاری از آن‌ها سرنوشتی بسیار دردآور داشته‌اند. داستان بزرگمهر در عهد ساسانی، برامکه در خلافت عباسی، و خاندان جوینی در حکومت مغول، هریک نمونه‌ای از خاندان‌هایی

است که به نوعی تاوان نزدیکی به قدرت را چشیده‌اند» (دهقانیان، ۱۳۹۰: ۹۷) نشانه‌های ترس خوردگی و دست به عصا زیستن در جامعه‌ای استبدادی در اینگونه امثال بخوبی هویداست: خدمت سلطان بیم است و امید/ دولت بر سر آدم بیاید، آدم بر سر دولت نرود.

۴-۱-۴. **وظیفه مردم در برابر حکومت:** در نگاه سنتی و نهادینه شده‌ای که در طول تاریخ ادبیات ایران نیز به روشنی دیده می‌شود، وظیفه مردم در برابر ارباب قدرت، حد نگهداری و اطاعت محض بوده‌است. در ضرب‌المثل‌های ایرانی کمتر به موردی برمی‌خوریم که مردم را به شورش یا اعتراض و یا آگاهی یافتن از حق و حقوق خود فراخوانند و بیشتر برای آن‌ها، وظیفه قائلند و نه حق. بیشتر محافظه‌کارانه و احتیاط آمیزند تا جسورانه و حق طلبانه. «فرهنگ سیاسی کهن ایران بر پایه نظام خدایگان - بنده استوار است که تا دوره مشروطه نیز بی آنکه دیگرسان شود، پابرجا بود. بازتاب این فرهنگ در ذهن و زبان مردم و تأثیرپذیری‌اش از همین اذهان شکل یافته، سبب خوگرفتن ایرانیان به فرهنگ اقتدارگرایانه شده بود که پیامدش ایجاد و پایداری نظام‌های سیاسی استبدادی بوده‌است.» (پورعظیمی و قهرمانی ارشد، ۱۳۹۱: ۷۴)

بندگی و خواجگی به هم نتوان کرد/ رعیت (فرمانبر) این کدخدا (شاه) نیست/ شاه اگر لطف بی عدد راند * بنده باید که حد خود داند/ فرمان بردن بهتر از صد عزت است/ فرمان شاه و فرمان طفل لازم‌الاجراست.

۴-۱-۵. **نقد منش و کنش مردم:** در برابر امثال محافظه‌کارانه پیشین، دسته‌ای دیگر، مردم را نکوهش می‌کند چرا که جانبدار ستم و زر و زورند، سود شخصی و مقطعی خود را در نظر می‌گیرند و حق و حقیقت را واقعی نمی‌نهند. «دولت مستبد، فرهنگ سیاسی منفعل می‌آفریند، زیرا کسی که حقی ندارد، مسئولیتی احساس نمی‌کند. کسی که امتیازات زندگی‌اش، مطلقاً منوط به اراده صاحبان قدرت است، می‌کوشد تا از خشم آنان در امان باشد. کسی که زور می‌شنود، زور هم می‌گوید. تذبذب، افراط و تفریط‌ها، تناقضات زیاد بین اندیشه، گفتار و کردار، تلون، مماشات و مدارا، حتی آرمان‌خواهی و کمال‌پرستی ما نیز بی ارتباط با ساختار دولت استبدادی نیست. بسیاری از این ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ما در ضرب المثل‌های ایرانی نیز تبلور یافته‌است.» (احمدوند، ۱۳۷۴: ۶۶-۶۷): هم اسب شمر را نعل

می‌کند؛ هم مشک حضرت عباس را می‌دوزد/ حق با امام حسین(ع) بود، اما آش یزید چرب است/ حق با شمشیر است/ حق با علی است، ولی پلوی معاویه چرب‌تر است/ حق با قوی است/ حق به جانب یزید است/ رعیت، تابع ظلم است.

۴-۱-۶. **مسأله باج و خراج و قانون گریزی:** در فرهنگ و در نتیجه در ادبیات ما، باج و خراج دادن، کتک‌لیف‌شوار، ناپسند و ظالمانه قلمداد می‌شده‌است. گویی ایرانیان از دیرباز نمی‌توانسته یا نمی‌خواستند لزوم پرداخت مالیات را باور کنند. بنابراین، باجگیران، چهره-ای منفی و منفور داشته‌اند. البته ستم، تبعیض و حق‌کشی تاریخی حکومت‌ها و گرفتن مالیات‌های سنگین و فراتر از توان مردم را در ایجاد چنین نگاهی نسبت به مالیات نباید نادیده گرفت. از این روی این امثال نشان از خشم و نفرت خاموش مردم از دستگاه فاسد مالیاتی شاهان خودکامه است: باج به شغال نباید داد (نمی‌دهد)/ باج گیر از باج دادن هراسیندارد/ باج دهنده فرار نمی‌کند، باج گیر باجش را می‌گیرد/ باج بدم اونم به شغال؟/ باج سبیل نمی‌دهد/ مملکت خراب، خراج ندارد.

۴-۱-۷. **مناسب نبودن زنان برای حکومت:** نگارنده در مقاله دیگری نوع نگاه ضرب-المثل‌ها به زن را بررسی کرده‌است. در کنار نگاه مثبت و نیک‌اندیشانه به زنان و توانمندی-ها و شایستگی‌های آنان، نوعی نگاه منفی، خوارشمارانه و سرزنشگر نیز دیده می‌شود که جامعه مردسالار سنتی به زنان داشته و آن‌ها را فاقد هرگونه توانایی مدیریت و حکومت و قابلیت می‌داند و بر آن است که نباید با آنان در مسائل مهم مشورت کرد و از رأی و تدبیر آنان بهره برد یا از آنان پیروی کرد:

حکومت را دادند دست زن، گفت برین پشم بکارین/ پلی که زن ساخته باشد، اردک از آن عبور نمی‌کند/ اگر کدخدا زن باشد، می‌گه بزها را سالی دوبار بچینین/ اگر زن را کدخدا کردند، زمستان مال را به طرف سردسیر کوچ می‌دهد/ چون زنی ملک بود، کار مملکت چنین بود / دنیا که درهم برهم است، اختیار دست زنهاست/ به تدبیر و رأی زنان کار نکنید/ با زنان مشورت کن ولی به حرفشان عمل نکن/ روا باشد که از پیش شیر و اژدها فرا شوید و از پس زنان مشوید.

۴-۲. ویژگی‌های حاکمان شایسته

تلقی ضرب‌المثل‌ها از حاکمان شایسته، افرادی است که دارای این ویژگی‌ها باشند: عدالت، مردم‌داری، توان مهار فتنه و فتنه‌انگیزان، سیاستمداری، قدرتمندی و شجاعت، داشتن وزیران شایسته، اغتنام فرصت، وفای به عهد، لزوم خشم و لطف با هم. در این میان، عدالت و مردم‌داری، حجم فراوان و چشمگیری از امثال را به خود اختصاص داده‌است و نشان‌دهنده آن است که در طول تاریخ، مهم‌ترین و عزیزترین گمشده جامعه ایرانی، این دو بوده‌است.

۴-۲-۱. عدالت: این ضرب‌المثل‌ها، نه تنها ارباب قدرت و مدیریت، بلکه تمام انسان‌ها را به پاسداشت حق و حقیقت و احترام به آن فرا می‌خواند. حق و عدالت، مایه خیر و برکت در جامعه است؛ مجازات را به اندازه و متناسب با گناه و تقصیر می‌خواهد؛ حق را در هر حال، پیروز می‌شمرد و گاه از اینکه نمی‌توان حق را به حق‌دار رساند و گاه جستجوی حق، به بهای از دست دادن جان دادخواه تمام می‌شود، اظهار اندوه می‌کند و گاه به شیوه‌ای طنزآمیز، غیرمستقیم و کنایی، از ستم و بی‌عدالتی در جامعه انتقاد می‌کند: رعیت از رعایت شاه، و مملکت از عدالت آباد گردد/ سیاست به قدر جنایت است/ حق آخر جای خود را می‌گیرد/ حق آنجاست که زور آن جا نباشد/ حق از حق جلوه‌گر شد، باطل از باطل/ حق است و دین است و باید داد* ندارم و نمی‌دهم و نخواهم داد/ حق است ولی ندارم، خانه خراب شود هر که انکار کند/ حق بالاتر از دوستی افلاطون است/ حق بده، حق بگیر، حق بشنو/ حق بده حق بگیر، صاف برو قبرستان/ حق بگو اگر چه تلخ باشد/ حق به حق‌دار، اشتر به قطار/ حق به دار، بجول به گفتار/ حق به حق‌دار رسید، کچل به بغداد رسید/ حق به حق‌دار، زور به زوردار، پا در گودال/ حق به حق‌دار می‌رسد، ملک به وارث/ حق خدا و حق همسایه/ حق‌داران حق می‌زنند، بی‌حق‌ها سق می‌زنند (جان می‌کنند)/ حق را به حق-دار باید داد/ حق را حق بگو و ناحق را ناحق کن/ حق را ناحق نکن، زیر احد وق وق

نکن / حق، زور است / حق، شمشیر بر آن است / حق نازک می شود ولی پاره نمی شود / حق می کنم، ناحق کنم، زیر پل واق واق می کنم.

امثال فراوانی حاکی از نکوهش قدرت خودکامه و زور بی منطق و رها از قید و بند قانون و اخلاقند. «از نظر تئوریک تنها ارزشی که نظام حاکمیت را به صورت جدی تأیید می کرد "زور" بود ... تمام طول تاریخ ایران، تاریخ کشتار است و شورش. در هر لحظه ای کسی می شورد. حتی اگر مدعی داخلی و خارجی هم نباشد، فرزندان شاه علیه یکدیگر در حال توطئه و کشمکشند... البته کسانی که با ابزار زور می آمدند، هیچ لزومی نداشت که در باره اعمال حکومتی پاسخگوی مردمان باشند... هرکسی که می توانست به حکومت دست می برد.» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۷۸ تا ۸۰) در این ضرب‌المثل‌ها، منبع زور و قدرتی که پاسخگو و اهل انصاف و مدارا و عدالت نباشد، به شدت نکوهش شده است، چراکه:

زمینه ساز ستمگری، بی عدالتی و ضعیف کشی است: زور از گاو، ناله از برجو / زور بر گاو ناله بر خرمن کوب / زورت به خربزه نمی رسد، خیار را سر می بری؟ / زورت به خر نرسید، بز ناله به پالانش / زورت به سوار نمی رسد، پیاده را بکش / زورت به کی می رسد به گاو ضعیف و ناتوان؟ / زورت بیش است، حرفت پیش است / زورت کم، قهرت بسیار / زورت تو هم به کی می رسد، به مادر احمدک / زورمند دو تا می گیرد، یکی حساب می کند.

زمینه ساز قلدری و بی قانونی است: زور بازار است / زور باشد قباله باطل است / زور، حق را پایمال می کند / زور داری، بکش / زور قبض و برات نمی خواهد / زور که آمد، گور پدر حساب / زور که از در وارد شد، قانون (عدالت) از دریچه (روزنه) فرار می کند / فرمان فرمان چماق است / زور، پدر حساب دار از گور در می آورد. با عقل و منطق سازگار نیست: زورش از زورم بیشتر، عقلش از عقلم کمتر / زور که از در درآمد، عقل از سر برآید.

برخی از امثال نیز هشدار به ستمگران است و آنها را از عاقبت شوم زورمداری و حق کشی آگاه می کند: زور بالای زور بسیار است / زور به کشتن دهد، زر به جهنم برد / زور بی خودی میان می شکند / زورگو زور می گوید، بی زور می گوید یا خدا / خدا یار مظلومان است.

۲-۲-۴. **مردم داری:** این ضرب‌المثل‌ها، هم شاهان را به مردم‌داری و رعایت حقوق آنها فرامی خواند و همبر این نکته مهم تأکید می کند که بقای حکومت و حاکمان هم در گرو وجود مردم است. مردم می توانند بدون حاکم باشند اما حاکم بی مردم، موجودیتی ندارد.

پس بر حاکم است که رعیت را رعایت کند: شاه با وجود پادشاهی‌اش، محتاج گداست / شاه با لُله‌اش بازی می‌کند / شاه بی رعیت نمی‌شود، اما رعیت بی شاه می‌شود / شاه هم ممکن است به کولی احتیاج پیدا کند / رعیت از رعایت شاه؛ و مملکت از عدالت آباد گردد / رعیت چون رعایت دید، ده آباد می‌گردد.

۴-۲-۳. **قدرتمندی و شجاعت:** قدرت و شجاعت، از لوازم سلطنت و از چنان جایگاهی برخوردار است که در فرهنگ عامه، «برادر بزرگ خدا» قلمداد شده به گونه‌ای که بدون آن، کار ملک، تباه است. در میراث گرانسنگ‌شعر و نثر فارسی و چنان که می‌بینیم در میان ضرب‌المثل‌های عامه، نمونه‌های فراوانی می‌یابیم که به ستایش زور و قدرت و تا حدی تقدیس آن و بیان لزوم آن برای رتق و فتق درست و بهنجار زندگی مردم پرداخته‌اند. قدرت را امری بهشتی و مقدس تلقی کرده‌اند و کارآمدی آن را از دیگر ابزارها از جمله زر افزون‌تر دانسته‌اند. البته نباید سوییۀ دیگر اینگونه تقدیس قدرت را که توجیه و تبلیغ هرگونه سیطرۀ بی‌چون و چرای حاکمان تمامیت‌خواه در جامعه سنتی است، از نظر دور داشت. برخی از امثال صحنۀ ستایش و نکوداشت زور و قدرت است و آن را لازمه حیات اجتماعی برمی‌شمارد و برخی دیگر با زبان جد یا طنز، زور و قدرت بیجا و ستم‌پیشه را نکوهش می‌کند و از بی‌عدالتی و بی‌منطقی صاحبان زر و زور می‌گوید.

«انطباق میان جهان‌بینی خیمه‌ای و کیهان‌شناختی، تمرکز بر روی شخص شاه یا در مراتب بعدی، سلسله‌مراتبی قدرت یعنی توزیع عمدتاً عمودی، اقتدار در نزد رئیس خانواده، پذیرش‌های فرّ ایزدی و مسائلی از این دست ... از جمله پارادایم‌های مقبول در ایران قبل از اسلام بوده‌است... قدرت تقدیس شده، یک سنت است که در بخش اعظم تاریخ ایران قابل مشاهده است. در پارادایم یاد شده، جایی برای تعاطی افکار و کشاکش‌های خردورزانه وجود ندارد ... در ایران پس از پذیرش تدریجی اسلام نیز، بخش اعظم چهارچوب‌ها و قالب‌های پارادایمی گذشته حفظ شد.» (قادری، ۱۳۷۵: ۴۲ و ۴۳)

نمونه‌ای از ضرب‌المثل‌ها: مملکت صاحب دارد / قدرت، برادر بزرگ خداست / شاه پشت توست، لشکر چه کار می‌تواند بکند؟ / ملک به شمشیر است / زور از بهشت آمده‌است / زور

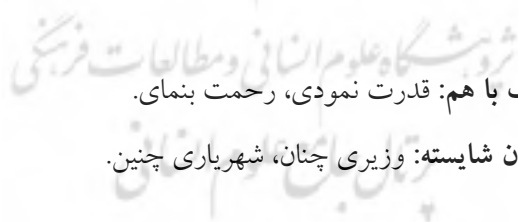
از تضرع کردن نمی‌کاهد/ زور از زر جلو است/ زور بهتر از صد حرف حساب است/ بی زور در گور بهتر است/ زور پسر بزرگ خداوند است/ زورت را به التماس نده/ زور جواب زور را می‌دهد/ زور خلق، زور خداست/ زور روی کوه راه می‌رود/ زور و زاری برابر نیست/ زور و فشار از برزک روغن در می‌آورد.

۴-۲-۴. **مه‌ار فتنه و فتنه انگیزان:** در برخی دیگر از ضرب‌المثل‌ها، شاه را از درافتادن در دام فتنه‌ها برحذر می‌دارد و بر آن است که فتنه را باید در نطفه خفه کرد و اینکه ناآرامی و بی‌ثباتی، از بی‌خبری و مماشات حاکم ناشی می‌شود. ناگفته پیداست که در بسیاری از موارد، معنای فتنه، هرگونه زمزمه مخالفت یا انتقاد و حق‌جویی عامه مردم نیز تواند بود؛ چرا که در برابر اراده‌خدايگان، بندگان را هیچگونه حق اعتراضی نبوده است: فتنه خفته را نباید جنبانید/ فتنه همان به که در جای خویش/ فتنه‌ها در عالم از تیغ زبان پیدا شود/ فتنه و فتنه-گر، دوک در دستش، سرش را بتراشند برای همه کس خبر می‌برد/ فتنه‌گر، همیشه نعل زیر خاکستر دارد/ فتنه فتنه است، هر کجا باشد.

۴-۲-۵. **اغتنام فرصت:** نکته جالب توجه این است که برای تمام شاهان، حکومت لیاقت و توانایی نمی‌خواهد و تنها غنیمتی است که باید قدر آن را بداند و نهایت لذت و بهره را از آن ببرد: سلطنت یک روزه هم سلطنتی است/ سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتتم است.

۴-۲-۶. **سیاستمداری:** ریاست و سیاست، دوش به دوش همد و یکی بدون دیگری ناقص است: سیاست ار نبود، کارها خلل یابد/ سیاست اصل ریاست است.

۴-۲-۷. **وفای به عهد:** شاه‌ها مرا به اسبی، موعود کرده بودی * در قال پادشاهان، قبلی دگر نباشد.



۴-۲-۸. **خشیم و لطف با هم:** قدرت نمودی، رحمت بنمای.

۴-۲-۹. **داشتن وزیران شایسته:** وزیری چنان، شهریاری چنین.

۴-۳. ویژگی‌های حاکمان ناشایست

ویژگی‌های حاکمان ناشایست نیز در آیینه امثال فارسی چنین برشمرده شده است: ستمگری و بی‌عدالتی، داشتن وزیران و کارگزاران ستمگر، بی‌خبری از درد مردم، بی‌لیاقتی و

ناکارآمدی، ناتوانی در امور نظامی، بی‌تدبیری، رواج فساد و رشوه، عدم تمرکز قدرت، دمدمی مزاج بودن، مکاری، لذت‌جویی و نفس‌پرستی و مسئول و پاسخگو نبودن. نکته جالب توجه این است که چنانکه در مرور ویژگی‌های حاکمان خوب دیدیم عدالت، مهم‌ترین خوی پسندیده آن‌ها برشمرده شده بود، مهم‌ترین و چشمگیرترین ویژگی شاهان بد نیز بی‌عدالتی و ستمگری قلمداد شده‌است.

۴-۳-۱. **ستمگری و بی‌عدالتی:** «بی‌شک نظام سیاسی ایران از میان انواع نظام‌های شناخته شده، نظام خودکامگی بوده‌است، یعنی نظامی که به ظاهر یک نفر بدون ضابطه و قانون، خواسته‌های خود را تحمیل می‌کند. در هر نوع از انواع حکومت، نوعی احساس، رابطه شهروند را با حاکمیت مشخص می‌کند. در نظام خودکامگی، ترس جانمایه رابطه بین پادشاه و مردم است. و همه در این ترس برابرند. این ترس بر خود حاکم نیز حکومت می‌کند. این ترس دامنه خود را از زمینه سیاسی به حیطه کلیه روابط اجتماعی می‌کشاند و همه چیز را ناامن می‌کند.» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۸)

برخی ضرب‌المثل‌ها، از زشتی و ناهنجاری ستم و فرجام شوم آن سخن می‌گویند و زبان اعتراض عامه مردم در برابر بی‌عدالتی است و بر آن است که ستم، هم ویرانی و نابودی ملک را در پی دارد و هم سرنگونی حاکم ظالم را. گاه مردم ستم‌دیده و بی‌پناه را تسکین می‌دهد و با یادآوری فرجام سیاه و تباہ ستم‌پیشگان، دل آنان را به این خوش می‌کند که بر اثر آه مظلومانه آن‌ها، روزی روزگاری (در این دنیا یا در آن دنیا) اینگونه حاکمان، به کیفر حق‌کشی خویش خواهند رسید. نباید از نظر دور داشت که ترویج اینگونه تقدیرگرایی و حواله دادن کیفر ستمگران به خداوند و روز قیامت، خود یکی از حربه‌های حاکمان خودکامه برای ایجاد خفقان بیشتر و جلوگیری از اعتراض و شورش‌های مردم بوده‌است:

ستم، باعث ویرانی ملک و ملت است: شاه اگر عادل نباشد، ملک ویران می‌شود/ کاخی را می‌سازد، شهری را خراب می‌کند/ ظلم آخر (عاقبت) ندارد/ ظلم ظالم، باعث ویرانی ملک است/ ظلم حاکم (سلطان)، باعث ویرانی ملکش شود/ ظلم پایدار نمی‌ماند/ ظلم امروز، ظلم فرداست.

ستم، تباہی و نابودی ستمگر را در پی دارد: ستمگر برف، ستم کش کوه. برود برف؛ بماند کوه/ کاخ بیداد همیشه بر سر بیدادگر فرو می‌ریزد/ ظلم ظالمان بنیان خود می‌کند/ ظلم پای

دیوار خود را می‌کند/ ظالم به ظلم ظالم گرفتار است/ ظالم همیشه خانه خراب است/ ظلم بر خود می‌کند هر کس به کس ظلمی کند/ ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم می‌رود/ ظلم پایدار نمی‌ماند/ ظلم پای دیوار خود را می‌کند.

ستم، خیر و برکت را از بین می‌برد: حاکم بی عدالت خیر ندارد.

ستمگر پاسخگو و مسئول جنایات خود نیست: حکومت چشم دارد و گوش نی. آه ستمدیده دامن ستمگر را می‌گیرد: ستمکش گر آهی بر آرد ز دل * زند سوز او شعله در آب و گل/ ستم کشیده، ستم نمی‌کند.

ستم را پایانی نیست: ظالم چو افتد از کار، استاد ظالمان است/ ظالم زوال‌پذیر نیست. تا دنیا هست، ظلم و ظالم هر دو هستند/ ظالم سالم است/ ظلم امروز باعث ظلم فرداست. ستمگر اهل ترفند و مظلوم‌نمایی است: ظالم مظلوم نماست.

اما شاید یکی از شگفت‌ترین امثال برای توجیه یا التیام درد ستمگری این باشد که: ظلم بالسویه، عدل است.

۲-۳-۴. داشتن وزیران و کارگزاران ستمگر: شاه بخشید و شاه قلی نی/ شاه عطا کرده به ما حاکم فلفل نمکی * نه به آن شوری شوری، نه به این بی نمکی/ حاکم معزول، شب فرار می‌کند.

۳-۳-۴. بی لیاقتی و ناکارآمدی: دولت به خران دادی و نعمت به سگان * ما را به تماشای جهان آوردی/ مملکت را پشت سگ بسته اند/ دولت بی رتبان، سرمایه سنگین دلی است. ۴-۳-۴. ناتوانی در نظامی‌گری: لشکر گریختند، چه جای شجاعت است؟/ لشکرت نبود جنگت چه بود؟/ لشکر بد عهد پراکنده به.

۵-۳-۴. رواج رشوه: رشوه، جهنم را روشنایی می‌بخشد/ رشوه، دو سر را آباد می‌کند/ رشوه، سنگ را نرم می‌کند/ زوری مکن، زوری مکن، زر بفرست زر بر سر فولاد نهی، نرم گردد.

۶-۳-۴. عدم تمرکز قدرت: کشور آباد نگردد به دو شاه * بشکند از دو سپهدار، سپاه. ۷-۳-۴. لذت‌جویی و نفس‌پرستی: پادشاهان چند زن دارند (سمک عیار)/ پادشاه به خاطر شکم خود شمشیر می‌زند.

۸-۳-۴. فساد شاه به مردم سرایت می‌کند: شاه رابساز، شهر را بتاز.

۹-۳-۴. دم دمی مزاج بودن: پادشاهان هر لحظه به لونی باشند.

- ۴-۳-۱۰. مکاری: پادشاهی چهار دانگ و نیم حیلست و مکر، دانگی و نیم دیگر
طراری است. (سمک عیار: ۱۸۷/۵)
- ۴-۳-۱۱. مسئول و پاسخگو نبودن: حکومت چشم دارد و گوش نی.
- ۴-۳-۱۲. بی خبری از درد مردم: شاه سر تخت، از حال عارض خبر ندارد.
- ۴-۳-۱۳. بی تدبیری: شاه بیمار است، وزیر را اماله می‌کشد.

۴-۴. دیگر نهادهای مربوط به حکومت

۴-۴-۱. قاضی: بی‌تردید، عدالت در جامعه‌ای حکمفرما نمی‌شود مگر آنکه دستگاه قضایی از سلامت و صداقت کافی برخوردار باشد. چنانکه در این امثال می‌بینیم، بیشتر تصویر و تصویری که از قاضیان ارائه شده، تلخ، انتقادآمیز و نشان دهنده ویژگی‌های ناپسندی است همچون ایمانی، ناراستی، دروغ‌گویی، ستمگری، عالم بی عمل بودن، حرص، رشوه‌خواری، تبعیض و کوتاهی وی در استیفای حقوق مردم:

۴-۴-۱-۱. قاضی خوب و شایسته: قاضی چُست، گواه (مدعی) است/ قاضی به دو گواه راضی.

۴-۴-۲. قاضی بد و ناشایست: قاضی دروغ‌گو، قاضی نیست/ قاضی دیگران را پند می‌دهد، خودش سُداب می‌خورد/ قاضی رشوه‌گیر، قبل از مرگ دیوانه می‌شود/ قاضی که دوجانبه باشد، آقای دزد در بهشت است/ قاضی که رشوه نگیرد، منشی‌اش لاغر و مردنی است/ قاضی که مدعی گردید، طلاق گرفتن زن حتمی است/ قاضی گاهی به شاکی نگاه می‌کند، گاهی به دست شاکی/ قاضی‌گری را به امام جمعه دادند/ قاضی مباش تا سرت درد نکند/ قاضی وقتی نان نمی‌لمبونه، ریش نمی‌جنبونه/ قاضی هم اهل بخیه است/ قاضی همه را پند می‌دهد خودش را نی/ قاضی به رشوت راضی/ قاضی به سهم خود ناراضی.

۴-۴-۲. محتسب: محتسبان نیز که وظیفه اجرای قانون و ایجاد امنیت، درستی و عدالت و دقت در اجرای قوانین شریعت در جامعه را بر عهده داشته‌اند، با توجه به اینکه معمولاً درستکار نبوده و از قدرت و جایگاه ویژه خویش، سوء استفاده و یا در حریم خصوصی مردم دخالت بیجا می‌کرده‌اند، از دیرباز در ادبیات ایران چهره‌ای منفی و منفور داشته‌اند. شعر حافظ از این نظر بیشترین بسامد را دارد: محتسب که خود سیه مست است، مست را

چگونه می‌گیرد؟/ محتسب دم به دم به بازار است/ محتسب در بازار است، نه در خانه/ محتسب داند و سر بازار.

۴-۵. نگاه طنزآمیز به نهاد حکومت: بیشتر امثال با زبانی جدی، رسمی و حکیمانه به مسأله حکومت و سیاست پرداخته‌اند اما دسته‌ای از ضرب‌المثل‌ها، بیانی طنزآمیز دارند و از حال و هوای جدی و مستقیم که معمولاً خطرناک و ای بسا مایهٔ هلاک بوده‌است، خودداری کرده‌اند و با سلاح طنز و شوخ طبعی، به انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار پرداخته‌اند و مضمون و محتوای آن‌ها بیشتر چنین است: شاه بی کفایت و قدرت، شاه ابله، حاکمان و دست‌نشانندگان بی کفایت و ستمگر، نابجایی تشویق و تنبیه شاهانه، وعده‌های دروغین و بی‌اساس شاه، بی‌درایتی و بی‌دانشی شاه، ناشایست‌سالاری، ستمگری، پایمال کردن حق مردم و ...

نمونه: شاه هستم، ولی تخت ندارم/ شاه آمده به ده ما، خوش به حال ما، خوش به حال ما/ شاه از شاه‌اش می‌افتد، دختر از دختری‌اش نمی‌افتد/ شاه انگور است و سلطان خربزه/ شاه انعام کرد، کلید کاهدونم داد/ شاه از جاجرود می‌آید، کارها درست می‌شود/ شاه آن بود که خوب نداند حساب را/ شاه توت خورد و روزهٔ قاضی به جای ماند/ حاکم شهری که مرغابی بود * بر سر آن شهر رسوایی بود/ حاکم بغداد حکمیکرده می‌باید شنید * تا که او باشد، نباید کرد لعنت بر یزید/ سلطان بنا شد یار من، الله بسازد کار من/ شاه بخشید و شاه قلی نی/ شاه عطا کرده به ما حاکم فلفل نمکی * نه به آن شوری شوری، نه به این بی نمکی/ دولت به خران دادی و نعمت به سگان * ما را به تماشای جهان آوردی/ لشکرت نبود جنگت چه بود؟/ شاه بیمار است، وزیر را اماله می‌کشد/ شاه عادل، گاو بکش که گنجشک هزارتاش یک من است/ حکومت را دادند دست زن، گفت برین پشم بکارین/ قاضی که رشوه نگیرد، منشی‌اش لاغر و مردنی است/ قاضی وقتی نان نمی‌لمبونه، ریش نمی‌جنبونه/ قاضی هم اهل بخیه است/ قاضی به رشوت راضی.

با توجه به نقش بسیار کم‌رنگ و تقریباً بی‌تأثیر مردم ایران در تعیین سرنوشت خویش در طول تاریخ و قبضه شدن قدرت در دست زورگویان و سلطه‌جویان و غالباً افراد نالایق و ناشایست و با توجه به ذات و منش عشیره‌ای جامعه ایران و پیامدهای فرهنگی و تاریخی آن، ادبیات این سرزمین و بویژه ادبیات و فرهنگ عامه، صحنه انعکاس نقد و نظر فرهیختگان از سویی و عامه مردم از سوی دیگر نسبت به نهاد حکومت بوده‌است. ناشناخته بودن بیشتر سازندگان این امثال، خود سپری بوده‌است تا آنان را از عواقب وخیم نقد نهاد حکومت، در امان دارد و از این روی، ترجمان ذهن و زبان مردم بی‌پناه جامعه سستی باشد. با نگاهی کلی به ضرب‌المثل‌های ایرانی مربوط به مسائل سیاسی و حکومتی، درمی‌یابیم که برخی از آن‌ها بر این نکته تأکید دارند که قدرت و سلطنت فانی است و حاکمان باید قدر فرصت را بدانند و به خدمت مردم، کمر همت ببندند. حکومت برای بقای جامعه لازم و ضروری است و کسی منکر آن نیست. شاه، سایه خداست و با توجه به قداست سیاست، وظیفه مردم در قبال حکومت، تنها حد نگهداری و اطاعت محض است و بنده، حق اعتراض و چون و چرا در برابر خدایگان خویش ندارد. برخی از امثال، باج و خراج دادن را نادرست و نوعی تسلیم ستم حاکمان شدن تلقی می‌کنند، با روحیه‌ای محتاطانه و محافظه‌کارانه، پذیرش کار دولتی و حکومتی را خطرناک و بدفرجام می‌دانند چرا که در این کار، امنیت و ثبات وجود ندارد، عامه مردم را نقد می‌کنند چرا که در بسیاری از مقاطع تاریخی، طرفدار زور و زر و تزویر بوده‌اند و از حق و حقیقت فاصله گرفته‌اند. زنان را برای امر حکومت مناسب نمی‌دانند. تلقی ضرب‌المثل‌ها از حاکمان شایسته، افرادی است که دارای این ویژگی‌ها باشند: عدالت، مردم‌داری، توان مهار فتنه و فتنه‌انگیزان، سیاستمداری، قدرتمندی و شجاعت، داشتن وزیران شایسته، داشتن سپاه قدرتمند و برخوردار، بخشش و گذشت، اغتنام فرصت، کوشش برای آبادی کشور، تداوم حکومت، وفای به عهد، دفع ستمکاران، لزوم خشم و لطف با هم. از این میان، عدالت و مردم‌داری، اهمیت و بسامد ویژه‌ای دارد.

ویژگی‌های حاکمان ناشایست نیز در آیینه‌امثال فارسی چنین برشمرده شده‌است: ستمگری و بی‌عدالتی، داشتن وزیران و کارگزاران ستمگر، بی‌خبری از درد مردم، بی‌لیاقتی و ناکارآمدی، ناتوانی در امور نظامی، بی‌تدبیری، بی‌خبری از فتنه‌های دشمنان، رواج فساد و رشوه، عدم تمرکز قدرت، جاه‌طلبی و طمع کشورگشایی، لذت‌جویی و نفس‌پرستی. ستمگری و بی‌عدالتی، اهمیت و بسامد بیشتری نسبت به دیگر خصایل حاکمان بد دارد. فساد شاه به مردم سرایت می‌کند و مردم همواره رنگ و بوی حاکمان خویش را می‌گیرند. دیگر نهادهای قدرت مطرح در امثال نیز عبارتند از قاضی و محتسب. پاره‌ای از امثال، ویژگی‌های قاضی خوب و شایسته را برمی‌شمرند، اما نگاه غالب در آن‌ها به قاضی بد و ناشایست و فاسد است. محتسب نیز در سراسر ادبیات ما چهره‌ای منفی و منفور دارد. دسته‌ای دیگر از ضرب‌المثل‌ها، نگاهی طنزآمیز به ارباب قدرت دارند و گویی با بهره‌گیری از چاشنی یا سلاح طنز و شوخ‌طبعی، به نقد، تمسخر یا تقبیح آن پرداخته‌اند.

منابع

احمدوند، شجاع (۱۳۷۴) «ساختار اقتدارطلب حکومت‌های پادشاهی در ایران و عدم تشکیل فرهنگ سیاسی مشارکتی»، راهبرد، پاییز، ش ۸، صص ۴۵ تا ۷۰.
پورعظیمی، سعید و قهرمانی ارشد، مصطفی (۱۳۹۱) «پیش‌زمینه‌های استبدادپذیری در امثال فارسی»، نقد ادبی، س ۵، ش ۲۰، زمستان، صص ۷۳-۹۸.
پورنامداریان، تقی (۱۳۸۶) رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی.
حقیقت، صادق و علیزاده، محسن (۱۳۸۶) «آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی ایرانیان»، بازتاب اندیشه، تیر، ش ۸۷، صص ۲۷ تا ۳۵.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۱) امثال و حکم، تهران، امیرکبیر.
دهقانیان، جواد (۱۳۹۰) «بررسی کارکرد قدرت و فرهنگ سیاسی در کلیله و دمنه»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، بهار، ش ۹، صص ۹۱ تا ۱۰۴.

رزاقی، سهراب (۱۳۷۵) «مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ما»، *نقد و نظر*، تابستان و پاییز، ش ۷ و ۸، صص ۲۰۰ تا ۲۱۳.

ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸) *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های ایرانی*، تهران، معین، چاپ اول. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۹) «مطالعه جنبه‌های اجتماعی و آداب و رسوم صوفیه با تکیه بر مثل‌های فارسی»، *انسان‌شناسی*، ش ۱۳، ص ۸، پاییز و زمستان.

ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۶) «هویت ایرانی و دینی در ضرب‌المثل‌های فارسی»، *مطالعات ملی*، تابستان، ش ۳۰، صص ۲۷ تا ۵۲.

رضاقلی، علی (۱۳۷۷) *جامعه‌شناسی خودکامگی (تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش)*، تهران، نشر نی، چاپ هفتم.

زیباکلام، صادق (۱۳۸۳) *ما چرا ما شدیم؟ (ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران)*، تهران، روزنه، چاپ دوم.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶) *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

قادری، حاتم (۱۳۷۵) «صورت‌های مثالی و موازین گفتاری در فرهنگ سیاسی: مطالعه موردی ایران»، *نامه فرهنگ*، پاییز، ش ۲۳، صص ۴۲ تا ۵۱.